

چگونگی اسلام پذیری ایرانیان

سخنرانی هومر آبرامیان در یکی از نشست های ماهیانه با جوانان سیدنی

با درود و آفرین ؛ و آرزوی بهروزی و پیروزی برای ملت ایران ؛ و آرزوی دیرزیوی همراه با بهترین شادمانی برای شما یاران خوبی که امروز هم مانند نشست های پیشین از راههای دور و نزدیک برای گفت و شنود با این کمترین ؛ پیرامون تاریخ و فرهنگ و شهرگیری ایرانی در اینجا گرد آمده اید .

گاهی از سوی برخی از ایرانی که کم و بیش با آنچه که در این نشستها می گذرد آگاهی دارند ؛ گفته می شود که ما و شما با عربها سر جنگ داریم !! و برای نشان دادن بیگناهی تازیان بی درنگ بسراغ ام کلثوم ؛ و فرید اترش ؛ و حسنین هیکل ؛ و رشید میمونی ؛ و نوال سعداوی ؛ و ابن خلدون و دیگر فرزندانگن مصری و سوری و تونسسی و الجزایری و اردنی و لبنانی و فلسطینی می روند ؛ و می خواهند بزور بما بباوراندند که ما با اینها سر جنگ داریم !! .

من در نشستی که دو هفته پیش در همین تالار داشتیم گفتیم ؛ و امروز یکبار دیگر می گویم که ما بهیچ روی نه با عرب سر جنگ داریم و نا با عرب زبانان . در همین جا شایان یاد آوری است که بیشترین شمار مردمی که امروز بنا درست عرب نامیده می شوند عرب نیستند ؛ مردمان مصر و سوریه ؛ وابسته به یک فرهنگ بسیار کهن ؛ و پر باری هستند که جهان امروز بسیاری از دارشهای های خود را به آنان بدهکار است ؛ شور بختانه مردمی با چنین پیشینه درخشان فرهنگی ؛ بدست تازیان بیابانگرد شکسته شدند ؛ آیینهای شهرگیری و فرهنگ پربارشان بتاراج رفت و زبان عربی بزور شمشیر بر آنان پذیرانده شد ؛ اینها عرب زبان شدند اما عرب نیستند . روزی از حسنین هیکل ؛ فرزانه بزرگ نام مصری پرسیدند : چرا شما مصریان با آن پیشینه پر بار فرهنگی عرب زبان شدید ؟ شما که عرب نیستید ؛ گفت : برای اینکه ما فردوسی نداشتیم ...؛

هنرمندانی مانند ام کلثوم و فرید اترش که خنیای عربی را در جهان بلند آوازه کردند ؛ هنر آنان نه با عرب کاری دارد و نه با اسلام سر سازگاری ؛ همچنین است در مورد سوریه و اردن و لبنان و فلسطین ؛ سرزمینهای کهنسالی که سده های بسیار پیش از ابراهیم ؛ بوی خوش فرهنگ در جهان پیرامون خود می پراکنند .

ابراهیم که پدر بزرگ اعراب و اسرائیل ؛ و پدر بزرگ سه دین بزرگ سامی است از اور کلد ؟ بیرون شد و بسوی سرزمین فلسطینیان کوچید . اور؟ شهری بود در همین عراق کنونی یا ؟ میانرودان ؟ که روزی روزگاری شبچراغ روزگاران بود ؛ برج بابل در کنار همین شهر بنا گردیده بود و کیهان شناسان بابلی و کلدانی از فراز آن به پژوهش در کار کیهان می نشستند ؛ همه این داده های تاریخی نشان میدهند که مردمی که امروزه عرب نامیده می شوند ؛ بزور شمشیرتازیان ؟ عرب زبان ؟ شدند اما ؟ عرب تبار ؟ نیستند و ریشه ی عربی ندارند ؛ بنا بر این ما با هیچکدامینشان نه تنها سر جنگ نداریم بلکه همدردی هم می کنیم ؛ ما مردم فلسطین را بهمان اندازه ارج می گذاریم که اسرائیلیان را ؛ مگر پدران ما نبودند که زیر فرمانروایی آزاده مردی بنام کوروش بزرگ ؛ یهودیان را از زیر اسارت ننگین بابلیان رهایی بخشیدیدند و خانه های افتاده شان را بنا کردند و پایگاه انسانیشان را به آنان باز گردانیدند ؛ ما بر پایه آموزشهای زرتشت پاک که آموزگار و راهبر ماست ؛ هر ملتی را تکه ای از هستی اینجهانی می شناسیم و همه جهان را دوست می داریم و در پاسداری و نو سازی و بهسازی آن می کوشیم ؛ ما با هیچیک از مردم جهان سر جنگ نداریم و آغوش مهر و دوستی ما بروی همه جهانیان باز است ؛ از سپید و سیاه و سرخ و زرد و عرب و روس و انگلیس و یهودی و فلسطینی و همه و همه را ارج می گذاریم ... جنگ بی امان ما با دژمنشی ها و دژاندیشی هاست نه با مردم ؛ ما با خرافاتی که ۱۴۰۰ سال است پر و بال اندیشه ایرانی را ببند کشیده اند می جنگیم نه با عرب زبانان ؛ ما با اندیشه صهیونیزم می ستیزیم نه با هم میهنان خوب یهودی و یا یهودیان خوب جهان ؛ ما با خرافه گرایی و پندار بافیهای بیمارگونه ی کلیسا می ستیزیم نه با هم میهنان خوب مسیحی و یا مسیحیان خوب جهان ؛ ما با اندیشه واپسگرایی می جنگیم که ۱۴۰۰ سال است میهن ما را دچار روزگار بد هنجار کرده است ؛ نه با عربها یا مسلمانان جهان ؛ این نکته ای بود که من

شایسته دیدم در همین آغاز سخن با شما یاران خویم در میان بگذارم تا آن یاره ها را بها ندهید و این بدانید که ایراندوستی ما بهیچ روی به معنی دشمن شماری و خوار داشت دیگران نیست .

من امشب بر آنم تا پیرامون جستار اسلام پذیری ایرانیان با شما سخن بگویم ؛ اگر چه سخن اندکی بدرازا خواهد رفت اما با شکیبایی ویژه ای که در شما سراغ دارم ؛ بخود امیدواری می دهم که امروز هم با همان شکیبایی پذیرای سخنانم خواهید بود .

بسیار گفته اند و نوشته اند و هاه... می گویند و می نویسند که در کار پذیراندن اسلام به ایرانیان هیچ فشاری در کار نبوده است !!! بلکه این ایرانیان بودند که خسته از ستم پادشاهان ؟ خود کامه ؟ و نظام طبقاتی دوره ساسانی و بی بهره بودن از زمینه های شایان فرهنگی ؛ تا فراخوان اسلام را شنیدند ؟ به معنویت آن پی بردند و با آغوش باز به پیشباز آن شتافتند !!! ؟ .

گروهی از پژوهشگران هم بگمان اینکه : ؟ فرهنگ ایرانی از بنیاد یک فرهنگ دینی بوده است ؟؟ ؟ گسترش اسلام در ایران را (امری طبیعی و ناگزیر) بشمار آورده اند ...!!! ؛ و گروهی دیگر مانند علی شریعتی نیز بر این باورند که : ؟ وجود فساد و تبعیض های طبقاتی در جامعه و نفرت مردم از رژیم ساسانی و روحانیون زرتشتی ؛ باعث شد تا ایرانیان ؛ اسلام را با آغوش باز بپذیرند ... بطوریکه ایرانی بعد از برخورد با اسلام اولیه احساس کرد که دین اسلام همان گمشده ای است که دنبالش می گشته است ... برای همین مذهب خودش را ول کرد ؛ ملیت خودش را ول کرد ؛ سنت های خودش را ول کرد ؛ و بطرف اسلام رفت . ؟

(علی شریعتی ؛ علی و حیات بارورش پس از مرگ ؛ رویه های ۴۱۷ و ۴۳۴ .)

مرتضی مطهری در نوشته ای زیر نام ؟ خدمات متقابل اسلام و ایران ؟ می نویسد : ؟ ... اسلام برای ایران و ایرانی در حکم غذای مطبوعی بود که به حلق گرسنه ای فرو رود یا آب گوارایی که بکام تشنه ای ریخته شود ؟ .

در مورد زبان های ایرانی هم در هما نجا می نویسد : ؟ همه سخنان پیرامون کتاب سوزی ها و کوشش تازیان برای اینکه مردم ایران زبان خود را ترک کنند و هم و خیال و غرض و مرض است !!! زیبایی و جاذبه لفظی و معنوی قرآن و تعلیمات جهان و طنی آن دست به دست هم داد که همه مسلمانان این تحفه آسمانی را با اینهمه لطف ؛ از آن خود بدانند و مجذوب زبان قرآن گردند و زبان اصلی خویش را به طاق فراموشی بسپارند ... منحصر به ایرانیان نبود که زبان قدیم خویش را پس از آشنایی با نغمه آسمانی قرآن فراموش کردند ؛ همه ملل گرونده به اسلام چنین شدند !!!...؟ و ادامه می دهد : ؟ ... مگر کسی ایرانیان را مجبور کرده بود که بزبان عربی شاهکار خلق کنند ؟ ... آیا این عیب است بر ایرانیان که پس از آشنایی با زبانی که اعجاز الهی را در آن یافتند و آن را متعلق به هیچ قومی نمی دانستند و آن را زبان یک کتاب می دانستند ؛ به آن گرویدند و آن را تقویت کردند و پس از دو سه قرن از آمیختن لغات و معانی آن با زبان قدیم ایرانی ؛ زبان شیرین و لطیف امروز فارسی را ساختند ؟ ؟ .

در این بخش از سخن خود خواهم کوشید که گوشه هایی از اینگونه جاذبه ها را که سبب شدند ایرانیان و بسیاری ملل دیگر فرهنگ و زبان و آیین خود را به طاق فراموشی بسپارند و به زبان و دین تازی بگروند نشانتان دهم .

اما پیش از آن پروانه بدهید در همین جا نگاهی به گرده باد ویرانگری که از یورش همین تازی پرست ایران ستیز ؛ یعنی مرتضی مطهری ؛ به فر و فرهنگ ایرانزمین بر خاسته است ؛ ببیندازیم و سپس سخن را ادامه دهیم .

مطهری در روز سیزدهم فروردینماه ۱۳۴۹ در یورش به آیینهای نوروزی ؛ زردآبش را بدینگونه بالا می آورد که :

? ... پس شما باید بگویید که الحمدلله در روز نحس قرار نگرفته ایم ؛ اتفاقا باید بدانیم که الان تمام روزهای ما نحس هست ! روز اول فروردینماه هم نحس است !! بین روز اول و دوم و سوم و چهارم فروردین ؛ دوازدهم و سیزدهم فروردین هم نحس است ! ما از این نحس باید خارج بشیم ! چه باید بکنیم ؟ ؛ بریم بیرون سبزه ها را گره بزیم از نحسی خارج می شیم ؟ با سمنو پختن از نحسی خارج می شیم ؟ با پهن کردن سفره هفت سین از نحسی خارج میشیم ؟ بیچاره بد بخت ! چرا خانه ات را ول می کنی میری بیرون ؛ از این کارهای زشت بیا بیرون !! از این عادت زشت بیرون بیا ؛ از این حرکات زشت !! خودت خارج شو ! تا از نحوسات بیای بیرون ! از این حرکات زشت و کثیف و پلید که به آن گرفتار هستی خارج شو تا از نحوست بیای بیرون ! سیزده چه گناهی دارد ؟ از سمنو چه کاری ساخته است ؟ از سبزه و هفت سین چه کاری ساخته است ؟ بخدا ننگ این مردم است که روز سیزده و این ایام را بعنوان جشن سیزده بدر بیرون میرن !! ننگ باشه بر اینها که بعنوان پرورش افکار این ها را به مردم نمی گویند !! و شما احمقها هم این حرکات را هر سال انجام می دهید بلکه آنها شما بدبختهای احمق؟!؟! را تمجید می کنند تشویق می کنند !! اینها از اسلام نیست !! اینها ضد اسلام است !! ... نیاکان ما در گذشته جشن می کردن ؛ پس ما هم باید چنین کنیم !! چهارشنبه آخر سال می شود ؛ بسیاری از خانواده ها که باید بگویم خانواده احمقها؟!؟! آتش روشن می کنند و همزمی روشن می کنند و آدمهای سر و مر و گنده با آن هیکلهای نمی دانه چنین و چنین از روی آتش می پرند که ای آتش زردی من از تو سرخی تو از من !! این جقدر حماقت است ؟!! خب چرا چنین می کنی؟!؟! می گویند پدران ما چنین می کردند ما نیز چنین می کنیم !! اگر پدران شما چنین می کردند و شما می بینید که آن کار احمقانه است و دلیل خریت پدران شما است !! رویش را بپوشید ! چرا این سند حماقت را سال به سال تجدید می کنید ؛ این یک سند حماقت است که شما هی می کوشید که این سند حماقت را زنده نگهدارید و بگویید ماییم که چنین پدران خری داشته ایم !!! . ? .

اینگونه سخنان حکیمانه ی !! (شهید محراب) در دنباله ی سخنان حکیمانه تر بزرگترین فیلسوف مسلمان و ایرانی تازی پرست دیگر ؛ یعنی امام محمد غزالی است که در کیمیای سعادتش می نویسد ؟ ... اظهار شعار گیران حرام است بلکه نوروز و سده باید مندرس شود و کسی نام آن نبرد ...? .

فراموش نکنیم که مطهری این سخنان را زمانی گفت که خود و دیگر افعی زادگان اهرمن خو ؛ هنوز بر اریکه ی فرمانروایی ایران ننشسته و بر جان و مال و روان و اندیشه ی مردم ایران چیره نشده بودند ؛ یعنی در فروردینماه ۱۳۴۹ ؛ یعنی هشت سال پیش از آغاز کار فرمانروایی ملایان بر نیاخاک اهورایی ما ؛ از اینرو تنها به دشنامهایی مانند : احمق ؛ خر ؛ سند حماقت و دلیل خریت و جز اینها بسنده می کند ؛ و بیاد داریم که ملایان از نخستین سال چیرگی خود بر نیاخاک ما ؛ چه کوششهای بکار بردند که بزور تیر و تفنگ و تازیانه و سر نیزه ؛ و ایجاد هراس در دل مردم از اجرای آیینهای شادی بخش نوروز جلو گیری کنند ؛ این نمونه ای بود از نیبودن زور و فشار در اسلام در نیمه پایانی سده بیستم ... ؛ و سخنان خمینی را نیز بیاد داریم که در نخستین روزهای در آمدنش به ایران گفت : بشکنید قلمها را !! ببرید زبانها را !!

چندی پیش (در دسامبر سال ۲۰۰۰) و (ژانویه ی سال ۲۰۰۱) ؛ در دو برنامه ی جداگانه که از رادیو فرانسه پخش گردیدند ؛ از سوی دو تن از استادان اسلام شناس ایران ستیز ؛ بنامهای دکتر معزی و دکتر دباشی ؛ که شوربختانه از همکاران ایرانیکا نیز بشمار می روند سخنانی گفته شد که خشم و خروش همه ی ایرانیان آزاده را بر انگیخت . چکیده سخنان این دو استاد دانش آموخته ی پرورش نیافته ؛ این بود که : تازیان در پذیراندن اسلام به ایرانیان هرگز از شمشیر بهره نگرفتند و کتابخانه ای را باتش نکشیدند . دکتر محمد علی معزی گفت : (... مسلمان شدن ایرانیان چندان از روی ترس و اجبار نبود . ایرانیان با میل باطنی خود به (معنویت اسلام) صادقانه روی آوردند ؛ گروهی هم برای اینکه جزیه ندهند مسلمان شدند ؛ این سخن را هم بر زبان پیامبر اسلام گذاشت و از زبان او بازگویی کرد که : (اگر اسلام در آسمان باشد ایرانیان در پی آن به آسمان خواهند رفت !!!) .

همکار دیگر ایشان ؛ یعنی دکتر دباشی ؛ در برنامه ی دیگری (در شب هشتم بهمن ماه ۱۳۷۹ برابر با بیست و هفتم ژانویه ۲۰۰۱) در پدافند از تازشگران تازی گفتند : (... امکان نداشته است که اعراب حتی

یک برگ کاغذ را از بین برده باشند تا چه رسد به کتاب؟!؟!) و ادامه دادند : (... این کار بسیار بیهوده ای است که بجای واژه های عربی کلمات فارسی گذاشت ؛ آتش زدن کتابخانه ی اسکندریه هم حرف چرتی است!!؛ چنانچه ۴۵۰ سال ساسانیان را با ۴۵۰ سال بعد از آن مقایسه کنیم خواهیم دید که در دوران بعد از آنان کتاب بسیار نوشته شده است ؟!!) .

این دو استاد اسلام شناس !! و دیگر استادان ایران ستیزان روان پریشی که می خواهند بما بباورانند که در پذیراندن اسلام بر ایرانیان زوری در کار نبوده است ؛ و (ایرانیان خود به پیشباز ؟ معنویت اسلام ؟ شتافته اند) ؛ دو چیز را فراموش می کنند ؛ نخست اینکه فراموش می کنند که همه نازش آنها به ذولفقار علی است ؛ فراموش می کنند که علی در رویه ی ۱۰۵ نهج البلاغه می گوید : (ما آرماهایمان را با شمشیر هایمان حمل می کنیم) ؛ ...

اینها سخنان پیامبر اسلام را هم در پوشینه ی یکم کتاب البیان جاحظ ؛ نخوانده اند و یا نادیده می گیرند که فرمود : ؟ من با شمشیر فرستاده شده ام و آنچه نیکو است در شمشیر و با شمشیر است من فرستاده شده ام تا درو کنم ؛ نه تا بکارم ... ؟ و سخنان پیامبر را در رویه ۱۵ کتاب نهج الفصاحه هم نخوانده اند که گفت : ؟ بهشت زیر سایه ی شمشیر ها است ؟ ... و ... ؟ شمشیر ها کلید بهشت اند .؟.

اینها مرز معنویت و شمشیر را برای ما روشن نمی کنند ؛ اینها حتی نوشته های استاد خود ؛ یعنی علی شریعتی را هم بیاد نمی آورند که در رویه های ۲۶۵ و ۲۷۷ کتاب (هویت باز شناسی ایرانی = اسلامی) می نویسد : (داستان پیغمبران سامی اما ؛ داستان خون و جهاد و قیام و در هم کوبیدن است ؛ نمونه اش : موسی و محمد) ؛ و در برگهای ۶۱۸ و ۶۱۹ امت و امامت می نویسد : (محمد پیغمبری بود که شعارها و پیامها را می رساند و برای تحقق این پیغام ها شمشیر می کشید و به همه اعلام می کرد : یا تسلیم این راه ؟ اسلام ؟ شوید ؛ یا از سر راه من کنار بروید ... و هر کس کنار نرفت به رویش شمشیر می کشم) .

دوم اینکه فراموش می کنند بما بگویند که پیام آوران (معنویت اسلام) با ؟ چه زبانی ؟ با مردم ایران سخن گفتند که ایرانیان یا بگفته آنان ؟ عجمان ؟ سخنانشان را دریافتند و به (معنویت اسلام !!) پی بردند .

عبدالحسین زرین کوب در رویه ۱۱۶ دو قرن سکوت می نویسد : ؟ در واقع از ایرانیان ؛ حتی آنان که آیین مسلمانی را پذیرفته بودند زبان تازی را نمی آموختند و از این رو بسا که نماز و قران را هم نمی توانستند به تازی بخوانند ؛ و از تاریخ بخارا رویه ۷۵ مایه می گیرد که : ؟ مردمان بخارا به اول سلام در نماز قران به پارسی خواندند و عربی نتوانستی آموختن و چون وقت رکوع شدی مردی بودی در پس ایشان بانگ زدی (بکنیتان کنیت) و چون سجده خواستندی کردی بانگ کردی (نگون یانگونی کنیت) ... و سپس ادامه می دهد که : ؟ ... با چنین علاقه ای که مردم ایران به زبان خویش داشته اند شگفت نیست که سرداران عرب ؛ زبان ایران را با دین اسلام و حکومت خویش معارض دیده باشند و در هر دیاری برای از میان بردن و محو کردن خط و زبان فارسی کوششی ورزیده باشند . ؟ .

گروهی دیگر می گویند : (... یکی از چیزهایی که سبب گرایش ایرانیان بسوی اسلام شد ؟ دموکراسی ؟ و ؟ برابری ؟ مسلمانان در صدر اسلام بود) ؛ خوب است که ما به این دموکراسی صدر اسلام هم نگاهی بیندازیم و از چگونگی آن دموکراسی سر در بیاوریم . پطروسکی در رویه ۴۵۴ کتاب خود بنام (اسلام در ایران) می نویسد :

؟ دموکراسی اسلامی به حکم شرایط اقتصادی عربستان و فقدان رشد اجتماعی ؛ ظاهری و بی بنیان بود . با اینکه خلیفه انتخابی بود عملا در هیچ موردی به افکار و نظریات عمومی توجه نمی شد و خلیفه در واقع انتصابی بود ... ؟ .

و باز می گوید : ؟ عمر با تعیین و انتصاب شخص ابو بکر خلیفه شد و عثمان با شورای شش نفری که عمر تعیین کرده بود و اختیار نهایی را به عبدالرحمن بن عوف داده بود تعیین گشت . این گونه بود شیوه انتخابات در صدر اسلام ! بنا بر این هر خلیفه بنا به اقتضای مصالح دسته ای معهود ؛ هر طور که پیش می آمد ؛ تعیین و نصب می گردید ؛ اگر به شرح کشمکشها و جریانات سقیفه و زد و خورد و کشتاری که شد بپردازیم بسی تفصیل می یابد ... همین قدر می باید گفت که علی و هاشمین و خاندان پیغمبر و یاران او سرگرم کفن و دفن پیامبر بودند که کار انتخاب خلیفه اول بی پایان رسید و ابوبکر در جای پیغمبر نشست ؟ .

ابن ابی الحدید ؛ مورخ و محقق معروف عرب در همین زمینه چنین می گوید : (عمر و ابو عبیده و چند تن دیگر در حالی که جامه های صنعانی پوشیده بودند ؛ از سقیفه بیرون آمدند ؛ به هر کسی که می رسیدند او را می زدند و جلو می انداختند و دستش را می کشیدند و بدست ابو بکر می مالیدند تا بدین سان بیعت کرده باشد ؛ چه بخواند و چه نخواهد .

به یک نمونه دیگر از (معنویت اسلام) پیش از آغاز لشکر کشی به سر زمینهای دیگر ؛ از نوشته های مسعودی و دیگران نگاهی بیندازیم ؛ مسعودی در التنبه و الشراف می نویسد : ؟ عربان از دین بگشتند ؛ بعضی کافر شدند و بعضی زکات ندادند ... ؛ سران اسلام از این جماعت خواستند که توبه کنند تا مشمول مقررات اسلامی قرار گیرند ؛ و هر گاه امتناع می کردند قتل آنها واجب بود ؛ یعنی با آنها می جنگیدند و آنها را می کشتند و زن و فرزندانشان را اسیر می کردند . ؟ .

پطروفسکی در (تاریخ اسلام در ایران) می نویسد : ؟ در دوران زمامداری ابوبکر آشفته گهای گوناگون در عالم اسلام پیش آمد ؛ عده ای با قبول اسلام و خواندن نماز و از دادن زکات خود داری می کردند و جمعی که ایمانی نداشتند در حال تردید و انتظار به سر می بردند .

ابو بکر پس از آن که به کمک سردار خود ؟ اسامه ؟ تا حدی سرو صدای مخالفان را خاموش کرد ؛ بر آن شد که کلیه دشمنان اسلام را سر کوب کند . برای اجرای نیت خود طی بخشش نامه ای به کلیه قبایل عرب اعلام کرد که (این لشکر را مامور کرده ام که هر که را از دین برگشته باشد با شمشیر بکشند و به آتش بسوزانند و زن و بچه اش را اسیر کنند مگر آنکه توبه کند ...) ؛ ابوبکر در پی این بخشش نامه با اجرای سیاست شدیدی مخالفان را بجای خود نشانید ؛ از جمله مردی را بنام فجات که خروج کرده بود ؛ پس از دستگیری به مدینه آورد و او را زنده زنده در آتش سوزانید . ؟ .

محمد علی خلیلی در (ظلم تاریخ) می نویسد : ؟ از نامه عمر به عمرو عاص می توان به علل اقتصادی کشور گشایی اعراب (یا معنویت اسلام) پی برد . ترجمه این نامه چنین است : ؟ از بنده خدا عمر ؛ امیر مومنان ؛ به عمرو عاص سلام بر تو ؛ ای عمرو ؛ به جان خودم سوگند که اگر من و همراهانم از گرسنگی بمیریم ؛ تو و همراهانت که سیر هستید هیچ نگران ما نمی شوید ؛ چرا غنیمت نمی فرستی !! بداد برس ؛ بداد برس ؛ بداد برس !!! . ؟ .

و عمرو عاص در پاسخ چنین نوشت ؟ به بنده خدا امیر مومنان از بنده خدا عمرو عاص ؛ و اما بعد ؛ لبیک لبیک ؛ کاروانی از خوار بار برایت فرستادم که آغازش نزد تو و پایانش نزد من است !!!) .

* ابو یوسف انصاری در کتاب الخراج در رویه ۵۵ می نویسد : (... وقتی غنایم ایران را نزد عمر آوردند ؛ بار ها را گشود و چشمانش به آنقدر گوهر و مروارید و زر و سیم افتاد که هرگز ندیده بود بگریه

افتاد ؛ عبدالرحمن بن عوف به او گفت جای شکر است چرا گریه می کنی ؟ گفت آری ولی خداوند اینهمه ثروت را بمردمی نداد مگر آنکه دشمنی و کینه را میانشان افکنده باشد ؟ .

* دکتر علی میر فطرس در ؟ ملاحظاتی در تاریخ ایران ؟ می نویسد : ؟ چگونگی استقرار اسلام و شرح جنگها و قتل عام های فجیع و گسترده برای مسلمان سازی قبایل عربستان ؛ شرح بسیار مفصلی است که صفحات فراوانی را طلب می کند و در حوزه ی ؟ ملاحظات ؟ ما نیست ؛ برای آگاهی از این جنگ ها و قتل عام ها نگاه کنید به تاریخ طبری جلد ۳ و ۴ ؛ جنگهای پیامبر ؛ محمد بن عمرو اقدی ؛ جلد ۱ و ۲ و ۳ ؛ سیرت رسول الله ؛ ابن هشام جلد دوم = با اینحال ؛ سخن کوتاه حضرت محمد به فرستادگان قبیله ی بنی حارث و نیز کلام حباب بن منذر (یکی از یاران نزدیک پیغمبر) می تواند نمونه ای برای شناخت چگونگی استقرار اسلام در شبه جزیره عربستان و نواحی دیگر باشد : (... در سال دهم هجری ؛ پیغمبر ؛ خالد ابن ولید را برای مسلمان سازی قبیله ی بنی حارث بسوی این طایفه فرستاد و تاکید کرد که در صورت عدم پذیرش اسلام با آنان جنگ نماید و خالد (که در قتل عام طوایف عربستان شهرت داشت) در ملاقات با سران بنی حارث یادآور شد : ؟ اسلام بیاورید تا به سلامت مانند !! . . . سران بنی حارث نیز از ترس قتل عام مردم ؛ به اسلام گرویدند و همراه خالد نزد محمد رفتند . پیغمبر در ملاقات با سران قبیله ی بنی حارث تاکید کرد : ؟ اگر خالد نوشته بود که اسلام آورده اید ؛ سرهایتان را زیر پایتان می انداختم . ؟ .

* حباب ابن منذر در چگونگی مسلمان شدن قبایل عربستان ؛ خطاب به یاران و سرداران پیغمبر گفت :

؟ در سایه ی شمشیر شما قبایل عربستان به اسلام گرویده اند ؟ . تاریخ طبری جلد چهارم رویه ۱۲۴۶ .

* حضرت محمد ضمن استفاده از شیوه ی نفاق و دامن زدن به کشمکش های قبایل عربی ؛ در استقرار اسلام ؛ خصوصا از شمشیر و خشونت کسانی مانند خالد ابن ولید ؛ استفاده کرد . خالد از پهلوانان معروف قریش بود که قبل از فتح مکه ؛ اسلام پذیرفت و حضرت محمد از مسلمان شدن او بسیار شادمان گردید ؛ آنچنانکه او را به ریاست سواران منصوب کرد . خالد بن ولید یکی از خشن ترین و خونخوارترین سرداران صدر اسلام بود که در استقرار اسلام ؛ جنگ های بسیار کرد ؛ بطوریکه پیغمبر او را (سیف الله) یعنی ؟ شمشیر خدا ؟ نامید . این ؟ شمشیر خدا ؟ در مسلمان سازی قبایل عربستان و در سرکوب ؟ اهل رده ؟ ؛ (توده های عربی که بلافاصله پس از مرگ پیغمبر از اسلام برگشته و مرتد شده بودند) نقش فراوان داشت . او در ادامه سرکوب ها و قتل عام های گسترده ؛ بسیاری را از فراز خانه ها و بلندی کوهها به زیر انداخت و کشت و برخی را نیز در آتش سوزانید و آنچنان ترس و وحشتی در میان قبایل عرب بر قرار ساخت که ؟ همگی به قبول اسلام گردن نهادند ؟ . (تاریخ طبری پوشینه چهارم = پرتوی در مطالعات اسلامی ؛ علی میر فطرس رویه ی ۴۲)

* بکار بردن قهر و خشونت در مسلمان سازی قبایل عربستان ؛ اگر چه کارساز بود ؛ اما مرگ حضرت محمد و درگیری ها و کشمکش های موجود برای جانشینی او ؛ به قبایل عربستان فرصت داد تا اعتراض و انزجار خود را از اسلام ابراز نمایند . بقول عروه بن زبیر : ؟ وقتی پیامبر در گذشت هر یک از قبایل همگی یا بعضی شان از دین بگشتند ... و بیشتر مردم در هر جا چنین بودند ؟

* مجالد ابن سعد گوید : کفر سر بر داشت و آشوب شد و هر یک از قبایل ؛ همگی یا بعضی شان از دین بگشتند ؟

مردم غطفان ؛ بحرین ؛ حطم ؛ عمان ؛ یمن ؛ مهره ؛ عک ؛ اشعریان حضرالموت ؛ بنی سلیم و ... از اسلام برگشتند و ؟ بیشتر مردم در همه جا چنین بودند ؟ تاریخ طبری جلد چهارم رویه های ۱۴۰۶ ؟ ۱۳۵۴ ؟ تاریخ کامل اسلام و ایران پوشینه دوم رویه های ۳۷ و ۹۸ ؟ التنبیه و الاشراف ؛ مسعودی ؛ رویه ۲۶۱ ؟ روضه الصفا پوشینه دوم رویه های ۶۰۳ و ۶۱۴ ؟

* قبایل و طوایفی که از اسلام برگشته و مرتد شده بودند ؛ در ولایات مختلف عامل رسول را بکشتند و زنان و دختران خویش را بفرمودند تا دست ها رنگ کردند و از شادی وفات رسول ؛ و دف ها زدند !! ؟

قصص النبا ؛

نیشابوری ؛ رویه ۴۵۵

* جنگ های خونین ؟ رده ؟ (برگشتن از دین) که در سراسر دوران حکومت ابوبکر ؛ عمر و عثمان و علی ادامه داشت ؛ برای سرکوب شورش های ارتدادی و بخاطر مسلمان سازی دو باره ی قبایل عرب بود ؛ بطوریکه ابوبکر و جانشینانش فرمان دادند تا ؟ هرکه را که از دین برگشته باشد ؛ با شمشیر گردن زنند و به آتش بسوزانند و زن و بچه اش را اسیر کنند و از هیچکس جز اسلام نپذیرند . (تاریخ طبری پوشینه ی چهارم رویه های ۱۳۷۹ = ۱۳۹۴ = الفتح ؛ ابن اعثم کوفی رویه ۱۵)

* ابوبکر در سرکوب قبایل مرتد بیش از هر چیز از شمشیر سردارانی چون خالد ابن ولید (شمشیر خدا !!) استفاده کرد . خالد در قبایل و ولایات عربستان ؛ عاملین قتل نمایندگان پیغمبر را کشت و اجسادشان را به آتش کشید ؟ ... و آنان که شادی مرگ پیغمبر دست رنگ کرده و دف زده بودند ؛ همه را بکشت و به آتش بسوخت و بفرمود تا سرهای شان ؛ گرد کنند و پایه ی دیگ کنند و آتش در تن های ایشان زد ؛ همه را بسوخت ... ؟ نمونه ی با شکوهی از معنویت اسلام !! ؟ ؛ همه بیچاره شدند و رسول به نزد ابوبکر فرستادند و گفتند : ما باز گشتیم از آنچه می گفتیم ؛ پس از این نماز کنیم و زکات دهیم ؛ و همه آن کنیم که تو فرمایی ؛ این مرد (خالد ابن ولید) را باز خوان . قصص الانبیا ۴۵۵ = تاریخ طبری پوشینه ی چهارم رویه ی ۱۴۰۹ = الفتح رویه ۱۵)

* آنچه که تا کنون گفتم فشرده ای بود از (معنویت اسلام !!) پیش از یورش تازیان به ایرانزمین ؛ و اینک جادارد که به تماشای گوشه هایی از (معنویت اسلام !!) در جریان یورش تازیان به نیاخاک اهورایی خود بنشینیم .

از داده های تاریخ چنین بر می آید که پیامبر اسلام از دیر باز در اندیشه لشکر کشی به سرزمینهای ایران و روم (بیزانس) بود ؛ تا آنجا که در آیه ۲۰ سوره ی فتح می گوید : ؟ ... و خدا بشما باز وعده ی غنیمتهای دیگر فرمود که هنوز بر آن قادر نیستید !! ؟ .

آرمان دستیابی به ایران را سلمان فارسی در دل محمد پدید آورد و محمد همواره غنایم بسیار از کاخهای حیره (دولت عرب وابسته به ایران) ؛ و کاخ مداین (پایتخت ساسانی) را به تازیان وعده می داد . اما ادامه ی مسلمان سازی و جنگهای پیاپی با تبارهای گوناگون عرب و سرانجام مرگ ناگهانی ؛ او را از دستیابی به آرمان بزرگش بی بهره گذاشتند .

در زمان ابوبکر بویژه عمر ؛ پس از سرکوب شورش های ارتداد عرب ؛ آرامشی نسبی پدید آمد و از سوی دیگر خشکسالی های پیاپی و فقر همگانی اعراب سبب گردید که جانشینان محمد برای دست یابی به دارشهای ملتهای توانگر ؛ و گسترش فرمانروایی اسلامی جنگهای گسترده ای را تدارک ببینند .

مسعودی در رویه ی ۶۶۴ مروج الذهب می نویسد : (... عمر در مسجد بپا خاست و حمد و ثنای خدا گفت ؛ آنگاه کسان را بجهاد خواند و ترغیب کرد و گفت : ؟ دیگر حجاز جای ماندن شما نیست و پیغمبر صلی الله علیه و سلم فتح قلمرو کسری و قیصر را بشما وعده داده است . بطرف سرزمین ایران حرکت کنید ... ؟ . و چنین شد که سرانجام تازیان بیابانگرد بی فرهنگ ؛ برای بدست آوردن زر و برده و زن ؛ به نیاخاک اهورایی ما یورش آوردند و همه ی ارزشهای فرهنگی ما را نابود کردند .

من در این بخش از سختم خواهم کوشید تا گوشه هایی از ویرانگری ها یاین بیابانگردان بی فرهنگ را نشانتان دهم ؛ اما پیش از آن شایسته می بینم که یکبار دیگر سخنان آن دو استاد اسلام شناس ایران ستیز را در گفتگوی با رادیو فرانسه یاد آوری کنم که فرمودند !! : امکان ندارد که حتی عربها یک برگ کاغذ را سوزانده باشند !! و جایگزین کردن واژه های پارسی را بجای کلمات عربی هم ؛ کاری بیهوده به شمار آوردند .

عبدالحسین زرین کوب در رویه ۱۱۵ کتاب دو قرن سکوت می نویسد : ؟ .. آنچه از تامل در تاریخ بر می آید این است ؛ که عربان هم از آغاز حال ؛ شاید برای آن که از آسیب زبان ایرانیان در امان بمانند ؛ و آن را چون حربه ی تیزی در دست مغلوبان خویش نبینند ؛ در صدد بر آمدن زبان ها و لهجه های رایج در ایران را از میان ببرند . آخر این بیم هم بود که همین زبانها خلقی را بر آنها بشوراند و ملک و حکومت را در بلاد دور افتاده ایران بخطر اندازد . بهمین سبب هر جا که در شهرهای ایران ؛ به خط و زبان و کتاب و کتابخانه بر خوردند با آنها سخت بمخالفت برخاستند ... نوشته اند که وقتی قتیبه بن مسلم ؛ سردار حجاج ؛ بار دوم به خوارزم رفت و آن را باز گشود هر کس را که خط خوارزمی می نوشت و از تاریخ و علوم و اخبار گذشته آگاهی داشت از دم تیغ بیدریغ در امان نمی گذاشت و هیر بدان قوم را یکسر هلاک نمود و کتابهایشان همه بسوزانید و تباہ کرد تا آنکه مردم رفته رفته امی ماندند و از خط و کتاب بی بهره گشتند و اخبار آنها فراموش شد و از میان رفت . این واقعه نشان می دهد که اعراب زبان و خط مردم ایران را به مثابه حربه ای تلقی می کرده اند که اگر در دست مغلوبی باشد ممکن است بدان با غالب در آویزد و به ستیزه و پیکار بر خیزد . از اینرو شگفت نیست که در همه شهر ها ؛ برای از میان بردن زبان و خط و فرهنگ ایران به جد کوششی کرده باشند . شاید بهانه دیگری که عرب برای مبارزه با زبان و خط ایران داشت این نکته بود که خط و زبان مجوس را مانع نشر و رواج قران می شمرد . ؟ .

عبدالحسین زرین کوب در بخش دیگری زیر نام (کتاب سوزی) می نویسد : ؟ بدین گونه شک نیست که در هجوم تازیان ؛ بسیاری از کتابها و کتابخانه ی ایران دستخوش آسیب فنا گشته است . این دعوی را از تاریخها میتوان حجت آورد و قرانن بسیار نیز از خارج آن را تایید میکنند . با اینهمه بعضی از اهل تحقیق در این باب تردید دارند !! . این تردید چه لازم است !!! برای عرب که جز با کلام خدا هیچ سخن را قدر نمی دانست ؛ کتابهایی که از آن مجوس بود و البته نزد وی دست کم مایه ضلال بود چه فایده داشت که به حفظ آنها عنایت کند ؟ در آیین مسلمانان آن روزگار آشنایی با خط و کتابت بسیار نادر بود و پیداست که چنین قومی تا چه حد می توانست به کتاب و کتابخانه علاقه داشته باشد . تمام شواهد نشان می دهند که عرب از کتابهایی نظیر آنچه امروز از ادب پهلوی باقی مانده است فایده ای نمی برده است . در این صورت جای شک نیست که در آنگونه کتابها به دیده حرمت و تکریم نمی دیده است . از اینها گذشته ؛ در دوره ای که دانش و هنر ؛ به تقریب در انحصار موبدان و بزرگان بوده است ؛ با از میان رفتن این دو طبقه ؛ ناچار دیگر موجبی برای بقای آثار و کتابهای آنها باقی نمی گذاشته است . مگر نه این بود که در حمله تازیان ؛ موبدان بیش از هر طبقه دیگر مقام و حیثیت خود را از دست دادند و تار و مار و کشته و تباہ گردیدند ؟ با کشته شدن و پراکنده شدن این طبقه پیدا است که دیگر کتابها و علوم آنها که بدرد تازیان نیز نمی خورده موجبی برای بقا نداشت . نام بسیاری از کتابهای عهد ساسانی در کتابها مانده است که نام و نشانی از آنها باقی نیست . حتی ترجمه های آنها نیز که در اوایل عهد عباسی شده است از میان رفته است . پیدا است که محیط مسلمانی برای وجود و بقای چنین کتابها مناسب نبوده است و سبب نابودی آن کتابها نیز همین است .

باری از همه قرائن پیدا است که در حمله عرب بسیاری از کتابها ی ایرانیان از میان رفته است . ؟ .

* ابن خلدون در کتاب نامدار خود بنام (مقدمه) ؛ چاپ مصر رویه ۲۸۵ می نویسد : ؟ وقتی سعد ابی وقاص بر مدائن دست یافت در آنجا کتابهای بسیار دید . نامه به عمر این خطاب نوشت و در باب این کتابها

دستوری خواست . عمر در پاسخ نوشت که آن همه را به آب افکن که اگر آنچه در آن کتابها راهنمایی است ؛ خداوند برای ما قرآن را فرستاده است که از آنها راه نماینده تر است و اگر در آن کتابها جز مایه گمراهی نیست ؛ خداوند ما را از شر آنها در امان داشته است ... !! از این سبب آن همه کتابها را در آب یا در آتش افکندند و از میان بردند ؟ .

* کورت فریشلر در کتاب (امام حسین و ایران) برگردان ذبیح الله منصوری ؛ در رویه چهارم می نویسد :
? ... از این موضوع نباید حیرت کرد چون قبل از اسلام مردم عربستان بی سواد بودند و بعد از اسلام نیز مدتها طول کشید تا که این مردم علاقه به خواندن و نوشتن پیدا کردند و قبل از اسلام در زبان عربی کلمه (کتاب) وجود نداشت و اولین مرتبه در زبان عربی کلمه (کتاب) با قرآن آمد ؛ اعراب صدر اسلام طوری نسبت به کتاب بدون علاقه بودند که چند کتابخانه بزرگ آن زمان را بعد از غلبه بر کشورهای که کتابخانه در آنجا بود سوزانیدند .

* دکتر علی میر فطروس در رویه ی ۲۴ ؟ ملاحظاتی در تاریخ ایران ؟ می نویسد : (... حمله ی اعراب به ایران ؛ چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی ؛ مهم تر ؛ موثرتر و مرگبارتر از حمله ی مغول ها بود زیرا مغول ها بخاطر فقدان یک مذهب مشخص و عدم اعتقاد به هیچیک از ادیان و آیین های معتبر ؛ در مجموع ؛ از تعصب مذهبی و رجحان ملتی بر ملت دیگر بدور بودند؛ بعبارت دیگر حمله ی مغولها اساسا متوجه تصرف قدرت سیاسی حکومت در ایران بوده ؛ اما اعراب از یکطرف کوشیدند تا با اشغال نظامی ایران ؛ استقلال و شکل سیاسی حکومت ایران را نابود کنند (سرنگونی امپراتوری ساسانی) و از طرف دیگر تلاش کردند تا با قرآن و اسلام ؛ (ملت ایران) را در (امت اسلام) ؛ و دین و فرهنگ و زبان و خط ایرانی را ؛ در دین و فرهنگ و زبان و خط عربی حل کنند . از اینرو نتایج مخرب حمله اعراب به ایران از نظرتاریخی عمیق تر ؛ و از نظر جغرافیایی گسترده تر از حمله مغولها بوده است ...)

* علی میرفطرس در جای دیگری می نویسد : (... در عرصه ی فلسفه و علوم نیز ایران ؛ قبل از حمله اعراب از مراکز مهم فرهنگ و تمدن جهانی بشمار می رفت . در این دوره ؛ دانش طب ؛ ریاضیات ؛ نجوم ؛ فلسفه و هنر موسیقی رواج داشت . بسته شدن مدرسه ی آتن و مهاجرت عده ای از فلاسفه یونان به ایران و بویژه ترجمه آثار فلاسفه و دانشمندان یونانی به پهلوی ؛ باعث غنای فرهنگی و علمی جامعه شده بود . دانشگاه جندی شاپور (نزدیک دزفول = شوشتر) یکی از مراکز علمی آن زمان بود که بخاطر تجمع معروفترین و بزرگترین فلاسفه ؛ اطبا ؛ و دانشمندان ایرانی و خارجی ؛ دارای اهمیت علمی بسیار بود . در این دوران ؛ قبایل عرب ؛ از فرهنگ نازلی بر خوردار بودند و به خط و کتابت و علم و دانش آشنایی نداشتند . شرایط سخت اقتصادی و علاقه اعراب به زندگی قبیله ای ؛ فرصتی برای رشد و پرورش اندیشه ها باقی نمی گذاشت . بعد از اسلام نیز نوعی ممنوعیت و تعصب مذهبی باعث شد تا اعراب مسلمان ؛ هیچ چیز ؟ بجز قرآن را لایق خواندن ندانند . اعتقاد باینکه ؛ قرآن ؛ ناسخ همه ی کتب ؛ و اسلام ؛ ناسخ همه ی ادیان و اندیشه هاست (ان الاسلام یهدم ماکان قبله) و ؟ هیچ دانشی نیست که در قرآن نباشد؟ (لارطب و لا یابس الا فی کتاب مبین) ؛ باعث شد تا اعراب مسلمان به آثار علمی و ذخایر فرهنگی سایر ملتها ؛ بدیده حقارت و دشمنی بنگرند . با چنین خصلت قبیله ای و احساس و اندیشه ای بود که اعراب مسلمان ؛ پس از حمله و اشغال کشورهای متمدن (مانند ایران و مصر) بی درنگ به نابود کردن ذخایر علمی و فرهنگی ملل مغلوب پرداختند آنچنانکه در حمله به مصر ؛ کتابخانه ها را به آتش کشیدند و محصول تمدن و فرهنگ چند هزار ساله ی این ملت باستانی را به ؟ تون ؟ (آتشدان) حمام ها افکندند بطوریکه مدت شش ماه حمامهای مصری از سوختن این کتابها گرم می شد . یاقوت حموی سیاح عرب ؟ تعداد حمامهای مصر در این زمان را چهار هزار ذکر کرده است که می توان از این رقم به کثرت کتابهای سوخته شده پی برد . در حمله به ایران نیز اعراب مسلمان از همین ؟ سیاست آتش ؟ استفاده کردند بطوریکه کتابخانه های ری و جندی شاپور را به آتش کشیدند زیرا عمر نیز معتقد بود که : (با وجود قرآن ؛ مسلمین را به هیچ کتاب دیگری احتیاج نیست . (نگاه کنید به : تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ذبیح الله صفاپوشینه ی یکم رویه ۳۳ = تاریخ تمدن

اسلام ؛ جرجی زیدان پوشینه سوم رویه های ۴۳۴ به بعد = فرهنگ ایرانی پیش از اسلام ؛ محمد محمدی رویه های ۳۹ و ۶۴ حلاج ؛ علی میر فطرس رویه ۸۷ به بعد .

* مرتضی راوندی در همین زمینه می نویسد : (تصرف پایتخت ساسانیان و ویران شدن آن بدست تازیان تاثیر شدیدی در مردم ایران کرد ...یکی از آثار شوم و بسیار زیانبخش حمله اعراب به ایران محو آثار علمی و ادبی این مرزو بوم بود اعراب جاهل کلیه کتب علمی و ادبی را بعنوان آثار و یادگارهای کفر و زندقه از بین بردند ؛ سعد وقاص پس از تسخیر فارس و فتح مدائن و دست یافتن به کتابخانه ها و منابع فرهنگی ایران از عمر خلیفه وقت کسب تکلیف نمود و وی نوشت کتابها را در آب بریزید زیرا اگر در آنها راهنمایی باشد با هدایت خدا از آنها بی نیازیم و اگر متضمن گمراهی است وجود آنها لازم نیست کتاب خدا برای ما کافی است . پس از وصول این دستور ؛ سعد وقاص و دیگران حاصل صد ها سال مطالعه و تحقیق ملل شرق نزدیک را به دست آب و آتش سپردند . و بگفته ی استاد همایی ؟ همان کاری را که قبل از اسلام اسکندر با کتابخانه استخر ؛ و عمروعاص با کتابخانه اسکندریه ؛ و هلاکو با دارلعلم بغداد کردند ؛ سعد ابی وقاص با کتابخانه عجم کرد ؟ . تاریخ اجتماعی ایران = پوشینه دوم = رویه ۵۰

* با چنان خصلت قبیله ای و تعصب اسلامی بود که مثلا قتیبه بن مسلم (سردار عرب) برای مسلمان سازی مردم خراسان و خوارزم ؛ ضمن قتل عام مردم و ویرانی شهرهای این مناطق (بسال ۹۰ هجری) مورخین ؛ متفکرین و دانشمندان این نواحی را بکلی فانی و معدوم الاثر کرد و بسیاری را به شهرهای دوردست تبعید کرد و آثار و رسالات آنان را بسوخت آنچنانکه اخبار و و اوضاع ایشان (مردم خراسان و خوارزم) مخفی و مستور ماند ... و اهل خوارزم امی (بیسواد) ماندند و در اموری که مورد نیاز آنان بود تنها به محفوظات خود استناد کردند ...) . (علی میر فطرس = ملاحظاتی در تاریخ ایران = رویه ۲۷) .

* بعضی از حکام ایرانی خلافت عباسی نیز در حفظ و گسترش فرهنگ ایرانی بی علاقه بودند ؛ هندوشاه سمرقندی در ذکر حکومت عبدالله بن طاهر (۲۱۳-۲۳۰ هجری) می نویسد : عبدالله ابن طاهر به روزگار خلفای عباسی ؛ امیر خراسان بود . روزی در نیشابور (به مسند) نشست بود ؛ شخصی کتابی آورد و به تحفه پیش او بنهاد و (امیر) پرسید این چه کتاب است ؟ مرد گفت : این قصه ء و امق و عذرا است و خوب حکایتی است که حکما بنام شاه انوشیروان جمع کرده اند ؛ امیر فرمود : (ما مردم قران خوانیم و به غیر از قران و حدیث پیغمبر چیزی نمی خوانیم و ما را از این نوع کتاب درکار نیست . این کتاب تالیف مغان زرتشتی است و پیش ما مردود است . پس فرمود تا آن کتاب را در آب انداختند و حکم کرد در قلمرو او بهر جا از تصانیف عجم و مغان کتابی باشد جمله را بسوزانند . (همان جا)

* در سال ۴۴۴ هجری کتابخانه معروف شمس الدین ابوالمظفر گیلکی در شهر طبرس توسط مسلمانان غارت گردید و در آتش سوخت . کتابخانه شهر شاپور (فارس) نیز در همان سالها توسط مسلمانان متعصب غارت شد بطوریکه ده هزار و چهارصد جلد کتاب خطی در آتش سوخت . (رویه ۳۳ همان جا) .

خب !! در باره زبان های ایرانی و کتاب و فرهنگ ایرانیان ؛ و بر خورد (معنویت !!) اسلام با فرهنگ ایرانزمین باندازه ی که در پیاله ی تنگ یک سخنرانی بگنجد گفتم و از اینکه با شکیبایی ؛ تا اینجا به سخنانم گوش فرادادید بسیار سپاسگزارم ؛ اینک اگر پروانه بدهید بپردازیم به بررسی چگونگی پیشباز ایرانیان از (معنویت اسلام !!) و ببینیم چه شد که ایرانیان با آغوش باز!!؟ اسلام را پذیرفتند و با ساز و دهل به پیشبازش شتافتند. اما پیش از ادامه ی سخن بد نیست که برای نیرو گرفتن ؛ یک چای و قهوه ای با هم بخوریم و سپس به سخنانی که بوی خون در این تالار پراکنده خواهند کرد ؛ ادامه دهیم !!

با سپاس دوباره از مهر و شکیبایی شما ؛ سخن را پی می گیریم ؛ چنانچه تا کنون شنیدید ؛ همه ی کوشش من بر آن بود ؛ و باز چنین خواهد بود که هیچ سخن از خود نگویم ؛ بلکه تا جاییکه در توان دارم ؛ از فرزانه گانی بهره بگیرم که نامه های بزرگ دارند ؛ امیدوارم این کوشش من بیار بنشیند و شما جوانان خوب میهنم ؛ با راستینگیهای تاریخ سرزمین خود آشنا بشوید ؛ و فریب گروهی تازی پرست ایران ستیز را نخورید ؛ و این بدانید که تازیان برای پذیراندن آیین خرافه گرای خود که از ژرفای پندارهای بیمارشان برخاسته بود ؛ چیزی جز خون و مرگ و ننگ و نکبت برای ما به ارمغان نیاورده اند ؛ و پدران شما نه تنها به پیشباز چنین آیین خرد ستیزی نشتافته اند !! ؛ بلکه بدرازی چندین سده با آن ستیزیده اند ؛ دریغ اما که نداشتن رهبری ؛ بویژه پس از مرگ یزدگرد سوم ؛ و رستم فرخزاد ؛ و خیانت برخی از بزرگان ایران ؛ و بسیاری انگیزه های دیگر که بیرون از جستار امشب ما است ؛ راه برای تاخت و تاز تازیان بیانگر دی فرهنگ گشوده شد ؛ و شد آنچه که ملت ایران سزاوارش نبود !!

* عبدالحسین زرین کوب در رویه ۶۹ کتاب دو قرن سکوت می نویسد : ؟ تازیان به تیسفون در آمدند و غارت و کشتن پیش گرفتند ... بدین گونه بود که تیسفون با کاخهای شاهنشاهی و گنجهای گرانبهای چهارصد ساله ی خاندان ساسانی به دست عربان افتاد و کسانی که نمک را از کافور نمی شناختند و توفیر بهای سیم و زر را نمی دانستند ؛ از آن قصر های افسانه آمیز جز ویرانی هیچ بر جای نهداند . نوشته اند که از آنجا فرش بزرگی به مدینه آوردند که از بزرگی جایی نبود که آنرا بتوان افکند . پاره پاره اش کردند و بر سران قوم بخش نمودند ؛ پاره از آنرا بعد ها بیست هزار درم فروختند . در حقیقت ؛ وقتی سعد به مدائن در آمد ؛ مدافعان آنرا فرو گذاشته و رفته بودند . . سعد با اعراب خویش در کوچه های خلوت و متروک شهر آرام و بی دفاع در آمد . ایرانیان مجال آنرا نیافته بودند که همه اموال و گنجهای پر بهای کهن را با خویشتن ببرند . مال و متاع و ظرف و اسباب و زر و گوهر که در این میان باقی مانده بود بسیار بود . به یک روایت سه هزار هزار هزار درم در خزانه بود که نیم آن بجای مانده بود . از اینرو گنج و خواسته بسیار به دست فاتحان افتاد . سعد فرمان داد تا در شهر کهنه مسجدی بسازند و از آن پس به جای آتشگاه و باژ و برسم و زمزمه ؛ در این شهر بزرگی که سالها مرکز موبدان و مغان بود ؛ جز بانگ اذان و تهلیل و تسبیح چیزی شنیده نمی شد ؛ و دیگر هر گز در آن حدود رسم و آیین مغان و موبدان تجدید نشد . اندک اندک شهر نیز از اهمیت افتاد و با توسعه بصره و واسط و کوفه ؛ از مدائن جز شهری کوچک و بی اهمیت نماند . هر چند ایوان آن سالها همچنان باقی ماند و ویرانه های آن از شکوه و عظمت ایران رازها می گوید و افسانه های دلنشین دارد ...؟ .

باز می گوید :...؟ فاتحان گریختگان را پی گرفتند ؛ کشتار بیشمار و تاراج گیری باندازه ای بود که تنها سیصد هزار زن و دختر به بند کشیده شدند ؛ شصت هزار تن از آنان به همراه نهمصد پار شتری زر و سیم بابت خمس به دارالخلافه فرستاده شدند و در بازارهای برده فروشی اسلامی به فروش رسیدند ؛ با زنان در بند به نوبت همخواه شدند و فرزندان پدر ناشناخته ی بسیار بر جای نهادند ؛ هنگامی که این خبر بگوش عمر رسید دستها را بهم کوفت . گفت از این بچه های پدر ناشناخته به خدا پناه می برم ...؟ .

اینها نمونه هایی هستند از آن معنویتی که ایرانیان در اسلام دیدند و با آغوش باز به پیشباز آن شتافتند !! .

براستی ننگ بر ایرانیان تازی پرستی باد که در خوار داشت ملت خود تا بدین پایه می کوشند و از تازیان پدافند می کنند ؛ اینها تخم و ترکه ی همان بچه های پدر ناشناخته ای هستند که حتی عمر با همه ی سفاکی خود از دست آنان به خدا پناه برد !! .

* مرتضی راوندی در رویه ۵۰ از پوشینه دوم تاریخ اجتماعی ایران ؛ می نویسد : ؟ ... اعراب در تیسفون غنایم فراوان بدست آوردند که عبارت بود از مقادیر زیادی طلا و نقره منقوش به صورت انسان و حیوان و سنگهای قیمتی ؛ پارچه های ابریشمی ؛ زربفت ؛ قالیه های زیبا ؛ بردگان بسیار از زن و مرد و اسلحه و اموال فراوان دیگر . شهر تیسفون ویران ؛ سوخته و غارت شد و دیگر در هیچ عهدی احیا نگشت . بخشی از ساکنان شهر که نتوانسته بودند فرار کنند کشته شدند و بخشی به اسیری و بردگی برده شدند ؛ سطح فرهنگ و تربیت سپاهیان عرب و حتی سرداران بزرگ ایشان به قدری نازل بود که از درک ارزش اشیائی که با چنان هنرمندی و چیره دستی ساخته شده بود ؛ عاجز بودند و طبق سوره مربوطه غنایم را تقسیم می کردند . بدین سبب بود که ظروف زیبایی طلا و نقره را که از لحاظ هنری بی بدیل بودند ذوب کردند و به شمش مبدل ساخته و پارچه های زربفت و زیبا را قطعه قطعه کردند .

مرتضی راوندی ؛ در همانجا از تاریخ گزیده آورده است که : ؟ قتیبه بن مسلم باهلی ؛ سردار معروف حجاج که چندین هزار از ایرانیان را در خراسان و ماوراءالنهر کشتار کرد و در یکی از این جنگها به سبب سوگندی که خورده بود اینقدر از ایرانیان کشت که بتمام معنی کلمه از خون آنها آسیاب روان گردانید و گندم آرد کرد و از آن آرد نان پخت و تناول نمود ؛ و زنها و دخترهای آنها را در حضور آنها به لشکر عرب قسمت کرد ... ؟ .

* یزید ابن مهلب یکی از سرداران بزرگ اسلام است که همه ی تاریخ نویسان مسلمان از او ؛ و از کرد و کار ننگینش یاد کرده اند ؛ این خونریز تبهکار که ننگین ترین رویه های تاریخ بشر را با شمشیر خونچکان خود نوشته است ؛ در گرگان ؛ در سه شبانه روز پیایی ؛ دوازده هزار نفر از اسیران ایرانی را بر سر ناودانه های آسیابها سر برید تا گندم آرد کرده و نان ببزد و بخورد ؛ (... و شش هزار برده از مردم گرگان گرفت و همه را به بردگی فروخت) این مرد خدا!! که پیام آور (معنویت اسلام !!!) بود در برابر یک برده ی او که بدست یک ایرانی کشته شده بود یک هزار تن ایرانی را بدار کشید ... ؟ ... یزید ابن مهلب (سردار اموی) در حمله به گرگان و سرکوب ایرانیان آزاده و شورش توده ها ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را کشت ... یزید ابن مهلب گرگان را چنان غارت کرد که در نامه ای به خلیفه اموی نوشت : ؟ چندان غنایم برداشتم که قطار شتر تا به شام رسد ... ؟ . تاریخ تبرستان = بهاءالدین اسفندیار رویه های ۱۶۴ و ۱۶۵

با دریغ و درد باید گفت که افعی زادگان اهرمن خویی که امروز بر نیاخاک اهورایی ما فرمانروایی می کنند ؛ میدانی را در شهر بزرگ تهران بنام این خونریز بزرگ تاریخ ؛ یعنی (یزید ابن مهلب) نامگذاری کرده اند ؛ ننگشان باد !!

اینک بد نیست نگاهی داشته باشیم به نادیده گرفتن مبارزات و پایداری ایرانیان در برابر این افعی زادگان اهرمن خو ؛ برای نمونه علی شریعتی در کتاب (علی ؛ حیات پارورش پس از مرگ) می نویسد : (.... کجا ایرانی از همان اول در برابر اسلام قرار گرفت و نحواسته اسلام را بپذیرد؟؟!! کجا چنین چیزی است؟؟!! یک جا ؛ یک نمونه نیست !!!

اینک برای اینکه دشمنی علی شریعتی و همپالگیهای او را با ملت بزرگ ایران بدانید ؛ و فریب یاهو پردازیهای این دشمنان سوگند خورده ی نیاخاک اهورایی خود رانخورید ؛ به نمونه هایی که پیشکش خواهم کرد خوب بنگرید :

* مسلما بعضی قبایل مناطق عرب نشین امپراتوری ساسانی - در مجاورت قلمرو اسلامی - پس از حمله ی اعراب مسلمان ؛ اسلام را پذیرفتند (چیزی که محققان اسلامی ؛ به تکرار آنرا ؟ استقبال ایرانیان از اسلام ؟ قلمداد کرده اند با اینحال باید دانست که بیشتر نواحی عرب نشین ایران (مانند حیره ؛ انبار ؛ فرات ؛ نواحی سواد و ...) پس از جنگ با اعراب مسلمان ؛ از پذیرفتن اسلام خود داری کردند و تنها به پرداخت جزیه گردن گذاشتند . این امر آنچنان عجیب بود که خشم سرداران عرب را برانگیخته بود . میر فطرس ؛ ملاحظاتی در تاریخ ایران ؛ رویه ی ۷۱

* در همه شهر ها و ولایات ایران ؛ اعراب مسلمان با مقاومت های سخت مردم روبرو شدند . در اکثر شهر ها ؛ پایداری و مقاومت ایرانیان بیرحمانه سرکوب گردید ؛ مثلا در سقوط مدائن و خصوصا مقاومت مردم در جنگ جولا ؛ اعراب مسلمان ؛ خشونت زیادی از خود نشان دادند آنچنانکه مورخین از آن بنام ؟ واقعه هولناک جولا ؟ یاد کرده اند . در این جنگ ؛ صدهزار تن از ایرانیان کشته شدند و تعداد فراوانی از زنان و کودکان ایرانی به اسارت رفتند و بسیاری کشته ؛ دشت را پوشانیده بود که نمودار جلال جنگ بود . طبری پوشینه پنجم رویه ۱۸۲۹ = تاریخ کامل ؛ ابن اثیر رویه ی ۳۴۰ = فتوح البلدان بلاذری رویه ۶۵

* دینوری حتی تاکید می کند که پس از شکست ایرانیان در جنگ جولا و فرار یزدگرد به قم ؛ مردم در همه جا به هیجان آمدند و از هر سو برای اجابت ندای کمک و استعانت یزدگرد ؛ حرکت کردند ؛ و مردم از قومس (دامغان) تبرستان و گرگان و دماوند و ری و اصفهان و همدان و ماهان ؛ بسوی یزدگرد روی آوردند و گروهی از جنگجویان بر او گرد آمدند . اخبار الطوال ؛ بنقل از ملاحظاتی در تاریخ ایران رویه ۷۲

* در حمله به دهکده ی الیس (هم مرز قلمرو اسلامی) جاپان ؛ سالار دهکده ی الیس ؛ راه را بر خالد ابن ولید بست . جنگی سخت بین سپاهیان عرب و ایران در کنار رودی که بسبب همین جنگ بعد ها به ؟ رود خون ؟ معروف گردید در گرفت . در برابر مقاومت و پایداری سرسختانه ی ایرانیان ؛ خالد نذر کرد که اگر بر ایرانیان پیروز گردید ؟ چندان از آنها بکشم که خون هاشان را در رودشان روان کنم ؟ و چون پارسیان مغلوب شدند ؛ بدستور خالد ؟ گروه گروه از آنها را که به اسارت گرفته بودند ؛ می آوردند و در رود گردن می زدند ؟ مغیره گوید که ؟ بر رود ؛ آسیاب ها بود و سه روز پیایی با آب خون آلود ؛ قوت سپاه را که هیجده هزار کس یا بیشتر بودند ؛ آرد کردند ... کشتگان (پارسیان) در الیس هفتاد هزار تن بود . طبری ؛ پوشینه ی چهارم ؛ رویه ۱۴۹۱ . اینهم نمونه ی دیگری از؟ معنویت اسلام !!! ؟

* در جنگ نهاوند نیز ایرانیان مقاومت بسیار و اعراب خشونت بسیار از خود نشان دادند ... مقدسی در باره ی جنگ نهاوند و مقاومت ایرانیان می نویسد : ؟ و دسته های ایرانی ؛ که گویند چهار صد هزار نفر بودند ... در آنجا بودند و به شکیبایی و پایداری سوگند یاد کرده بودند ... و اعراب از ایشان چندان کشتند که خدا داند و از اموال و غنیمت ها ؛ چندان نصیب اعراب مسلمان گردید که در هیچ کتابی اندازه ی آن ذکر نشده است . (آفرینش و تاریخ ؛ پوشینه ی پنجم ؛ رویه ۱۹۲)

* در شوشتر ؛ مردم وقتی از تهاجم قریب الوقوع اعراب با خبر شدند ؛ خارهای سه پهلوی آهنین بسیار ساختند و در صحرا پاشیدند . چون قشون اسلام به آن حوالی رسیدند ؛ خارها به دست و پای ایشان بنشست ؛ و مدتی در آنجا توقف کردند ... پس از تصرف شوشتر ؛ لشکر اسلام در شهر به قتل و غارت پرداختند و

آنانی را که از پذیرفتن اسلام خود داری کرده بودند گردن زدند . (الفتوح رویه ۲۲۳ ؟ تذکره شوشتر سید عبدالله شوشتری ؛ رویه ۱۶ .)

* شورش دیگری در چالوس رویان روی داد و عبدالله ابن حازم مامور خلیفه ی اسلام به بهانه (دادرسی) و رسیدگی به شکایات مردم ؛ دستور داد تا آنان را در مکان های متعددی جمع کردند و سپس مردم را ؟ یک یک = به حضور طلبیدند و مخفیانه گردن زدند بطوریکه در پایان آنروز هیچ کس زنده نماند ... و دیده ی چالوس را آنچنان خراب کردند که تا سالها آباد نشد ... و املاک مردم را بزور می بردند ..) تاریخ طبرستان رویه ۱۸۳ = تاریخ رویان ؛ اولیاء الله املی رویه ۶۹ (

* در فتح استخر ؛ مردم شهر قتل عام شدند و اعراب مسلمان ؟ کشتاری بزرگ کردند ؟ . با اینحال مردم از پذیرفتن اسلام خود داری کردند بلکه با حفظ آیین خود به پرداخت جزیه گردن نهادند . (تاریخ طبری ؛ پوشینه پنجم رویه ۲۰۰۹ .)

* رامهرمز نیز پس از جنگی سخت به تصرف سپاهیان اسلام در آمد و فاتحان عرب ؛ بسیاری از مردم را کشتند و زنان و کودکان فراوانی را برده ساختند و مال و متاع هنگفتی بچنگ آوردند . الفتوح رویه ۲۱۵

* در حمله به سیستان ؛ مردم ؛ مقاومت بسیار و اعراب مسلمان ؛ خشونت بسیار کردند بطوریکه ربیع ابن زیاد (سردار عرب) برای اعراب مردم و کاستن از شور مقاومت آنان ؛ ؟ و برای نشان دادن معنویت اسلام ؟ !! دستور داد تا صدی بساختند از آن کشتگان (یعنی اجساد کشته شدگان جنگ را روی هم انباشتند) ... و هم از آن کشتگان ؛ تکیه گاهها ساختند ؛ و ربیع ابن زیاد بر شد و بر آن نشست ؛ بدین ترتیب ؛ اسلام در سیستان متمکن شد و قرار شد که هر سال از سیستان هزار هزار (یک میلیون) در هم به امیر المومنین دهند با هزار غلام بچه و...

تاریخ سیستان رویه ۸۰

* در حمله اعراب به ری (نزدیک تهران کنونی) مردم شهر پایداری و مقاومت بسیار کردند ؛ بطوریکه مغیره (سردار عرب) در این جنگ چشمش را از دست داد ... مردم جنگیدند و پایمردی کردند ... و چندان از آنها کشته شد که کشتگان را با نی شماره کردند و غنیمتی که خدا از ری نصیب مسلمانان کرد همانند غنایم مدائن بود . طبری ؛ پوشینه پنجم رویه ۱۹۷۵

* در حمله ی اعراب به آذربایجان ؛ خراسان و همدان نیز ؛ مردم بسختی جنگیدند و در برابر اعراب مسلمان مقاومت کردند بگونه ای که بگفته ی تبری ؟ جنگ و مقاومت مردم همدان در عظمت ؛ همانند جنگ نهاوند بود و از پارسیان چندان کشته شدند که بشمار نبود .

* در حمله به شاپور نیز ؛ مردم پایداری و مقاومت بسیار کردند بگونه ای که عبیدا (سردار عرب) بسختی مجروح شد آنچنانکه بهنگام مرگ وصیت کرد تا بخونخواهی او ؛ مردم شاپور را قتل عام کنند ؛ سپاهیان عرب نیز چنان کردند و بسیاری از مردم شهر را بکشتند . فارسنامه ی ابن بلخی ؛ رویه ۱۱۶

* در حمله به سرخس ؛ اعراب مسلمان ؟ همه ی مردم شهر را بجز یک صد نفر ؛ کشتند . (تاریخ کامل ؛ علی ابن اثیر ؛ پوشینه سوم ؛ رویه ۲۰۸ .)

* در حمله به نیشابور ؛ مردم امان خواستند که موافقت شد ؛ اما مسلمانان چون از اهل شهر کینه داشتند ؛ به قتل و غارت مردم پرداختند ؛ بطوریکه ؟ آروز از وقت صبح تا نماز شام می کشتند و غارت می کردند . الفتوح ؛ رویه ۲۸۲

* مردم کرمان نیز سالها در برابر اعراب مقاومت کردند تا سرانجام در زمان عثمان ؛ حاکم کرمان با پرداخت دو میلیون درهم و دو هزار غلام بچه و کنیز ؛ بعنوان خراج سالانه ؛ با اعراب مهاجم صلح کردند . البلدان ؛ یعقوبی رویه ۶۲ (شرم و ننگ جاودانه باد بر ایرانیان تازی پرستی که آگاهانه این راستیهای تاریخ را نادیده می گیرند تا آیین خرد ستیز اسلام را بر مردم ایران همچنان چیره نگهدارند .

* مردم قومس (دامغان) نیز با پرداخت پانصد هزار در هم ؛ از اعراب مسلمان خواستند تا کسی را نکشند و به اسیری نبرند و آتشکده ای را ویران نکنند . (فتوح البلدان رویه ۱۴۸)

* در حمله ی اعراب به گرگان ؛ مردم با سپاهیان اسلام به سختی جنگیدند ؛ بطوریکه سردار عرب (سعید بن عاص) از وحشت ؛ نماز خوف خواند . پس از مدتها پایداری و مقاومت ؛ سرانجام مردم گرگان امان خواستند و سعید ابن عاص به آنان ؟ امان ؟ داد و سوگند خورد ؟ یک تن از مردم شهر را نخواهد کشت ؟ مردم گرگان تسلیم شدند ؛ اما سعید ابن عاص همه ی مردم را بقتل رسانید ؛ بجز یک تن ؛ و در توجیه پیمان شکنی خود گفت : ؟ من قسم خورده بودم که یک تن از مردم شهر را نکشم ! .. تعداد سپاهیان عرب در حمله به گرگان هشتاد هزار تن بود . (طبری = پوشینه پنجم رویه ۲۱۱۶ = تاریخ کامل ؛ ابن اثیر پوشینه سوم ؛ رویه ۱۷۸)

آیا مطهری ها ؛ و علی شریعتی ها ؛ و دکتر معزی ها ؛ و دکتر دباشی ها ؛ و دکتر حسن صدرها ؛ و عبدالکریم سروش ها ؛ و جلال آل احمد ها ؛ و احسان طبری ها و کیانوری ها و دیگر رهبران حزب توده و سوسیالیست هایی که در پدافند از اسلام ؛ و خوارداشت تاریخ و آیین نیاکان خود ؛ گوی سبقت را از ابوبکر و عمر و عثمان و علی هم ربوده اند ؛ این برگهای ننگین تاریخ اسلام را نمی خوانند .؟؟؟

* بهنگام ورود اسرای ایرانی به مدینه ؛ عمر خلیفه ی دوم اراده کرد تا زنان را بفروشد و مردان را عبید (نوکر) عرب قرار دهد ؛ تا اینان ؛ عربهای ضعیف و علیل و پیر را بروی پشت (بدوش) گرفته ؛ بدور خانه ی خدا طواف دهند .

* وقتی اسیران نهاوند را بمدینه آوردند ؛ یکی از اسیران بنام ابو لوعلوع ؟ فیروز ایرانی ؟ هر اسیر کوچک یا بزرگی را که می دید ؛ بر سرش دست نوازش می کشید و می گریست و می گفت : ؟ عمر جگرم را بخورد ؟ همین فیروز ایرانی بعد ها با کشتن عمر (عامل و آمر حمله به ایران) سر انجام انتقام گرفت . جشن (عمر سوزان) در بسیاری از شهر ها و ولایات ایران ؛ امروزه شاید یادآور کینه ی ایرانیان نسبت به عمر و حمله ی اعراب باشد . میر فطرس ؛ ملاحظاتی در تاریخ ایران ؛ رویه ۷۷ .

* تسلط اعراب بر ایران ؛ بمنزله ی پایان مقاومت ها و مخالفت ها ی مردم ایران در برابر تحمیل دین و دولت اسلامی نبود ؛ بلکه در طول سالهای اشغال ایران توسط اعراب ؛ مردم همچنان بر علیه حکومت های دست نشانده ی اسلامی (که مظهر دین تحمیلی بودند) بمبارزه پرداختند ؛ مثلا : پس از فتح استخر ؛ مردم آنجا سر بشورش برداشتند و حاکم عرب را کشتند ... اعراب مجبور شدند تا برای بار دوم ؟ استخر ؟ را محاصره و تصرف کنند ؛ مقاومت و پایداری ایرانیان آنچنان بود که فاتح استخر (عبدالله ابن عامر) را سخت خشمگین کرد ؛ بطوریکه : ؟ سوگند خورد که چندان بکشد از مردم استخر که خون براند ... به استخر آمد و (آنجا را) بجنگ بستد ... و خون همگان مباح گردانید ؛ و چندانکه کشتند خون نمی رفت ؛ تا آب گرم به خون ریختند ؛ پس خون برفت (و آسیاب بکار افتاد) ... و عده ی کشتگان که نام بردار بودند چهل هزار کشته بود ؛ بیرون از مجهولان ...

در زمان عمر مردم آذربایجان چندین بار سر بشورش برداشتند و با سپاهیان عرب بسختی جنگیدند ..

مردم خراسان نیز که ؟ قبول اسلام ؟ کرده بودند ؛ پس از چندی ؟ مرتد ؟ شدند و در زمان عثمان سر بشورش برداشتند و خلیفه ی مسلمین ؛ فرمان داد تا آنان را سرکوب کنند ... (عبدالله ابن عامر) و (سعید ابن عاص) بسوی خراسان تاختند تا ؟ بار دوم ؟ گرگان و تبرستان و همیشه را فتح نمایند ... در همین ایام مردم ؟ سیستان ؟ نیز قیام کردند و حاکم عرب آنجا را از شهر بیرون کردند . همچنین در سال ۲۸ هجری مردم فارس بر علیه ؟ عبیدالله بن معمر (حاکم دست نشانده ی عرب) شورش کردند و او را کشتند و سپاهیان مسلمان را شکست دادند مردم ؟ دارا بگرد ؟ نیز علم طغیان برداشتند .

گیلان و دیلمستان تا حدود ۲۵۰ سال در برابر هجوم و نفوذ اعراب مقاومت کردند ؛ بطوریکه اعراب مسلمان ؛ این نواحی را (نغر) می خواندند ؛ و (نغر) در نزد مسلمانان عرب ؛ مرزی بود که شهر های آنها را از ولایات دشمن و اهل کفر ؛ جدا می ساخت ؛ در ضرب المثل های اعراب نیز از مردم ؟ گیل ؟ و ؟ دیلم ؟ همواره بعنوان ؟ دشمنان اسلام ؟ نام می برند . بقول سعید نفیسی : تازیان هرگز نتوانسته اند سرزمین گیلان و دیلمستان را متصرف شوند .

اسلامشناسی ؛ بابک

دوستدار ؛ رویه ی ۸۰

* مردم گرگان در زمان عثمان بار دیگر شورش کردند و از دادن خراج و جزیه خود داری کردند ... در زمان سلیمان ابن عبدالملک اموی نیز مردم گرگان شورش کردند و عامل خلیفه را کشتند و چنانکه گفته ایم ؛ یزید ابن مهلب با لشکری فراوان بسوی گرگان شتافت ؛ و بقول مورخین ۴۰ هزار تن از مردم گرگان را بقتل رسانید . مقاومت گرگانیان چنان بود که سردار عرب سوگند خورد تا با خون گرگانیان آسیاب بگرداند ... پس به گرگان در آمد و چهل هزار تن از مردم گرگان را گردن زد ؛ و خون چون روان نمی شد ؛ (برای اینکه سردار عرب را از کفاره سوگند نجات دهند) ؛ آب در جوی نهادند و خون با آن به آسیاب بردند و گندم آرد کردند و یزید ابن مهلب از آن بخورد تا سوگند خویش وفات کرده باشد ... پس شش هزار کودک و زن و مرد جوان اسیر کرد و همه را به بردگی فروختند ... و فرمود تا در مسافت دو فرسخ (دوازده کیلومتر) دارها زدند و پیکر کشتگان را بر دو جانب جاده بیاویختند ... سالها بعد قحطیه ابن شیبب (عامل خلیفه عباسی) نیز قریب سی هزار تن از مردم گرگان را کشت . (علی میر فطرس ملاحظاتی در تاریخ ایران ؛ بنقل از : تاریخ گردیزی رویه ۲۵۱ ؟ تاریخ تبرستان ؛ پوشینه یکم رویه ۱۶۴ ؟ فتوح البلدان رویه ۱۸۴

و ۱۸۹؟ تاریخ طبری پوشینه نهم رویه ۳۹۴۰ - زین الاخبار؛ گردیزی؛ رویه ۱۱۲ - روضه الصفا
پوشینه سوم رویه ۳۱۱ - حبیب السیر پوشینه دوم رویه ۱۶۹

* در زمان معاویه نیز خراسانیان خروج کردند و بر امیران و عاملان خلیفه تاختند و آنان را از شهرهای خویش بیرون کردند و با سپاهیان خلیفه به جنگ پرداختند... معاویه عبدالله بن زیاد را برای سرکوبی مردم بسوی بخارا فرستاد و عبدالله پس از نبردی سخت آنجا را بار دیگر تصرف کرد؛ عبدالله فرمود تا درختان می‌کنند و دیه‌ها را خراب می‌کردند و شهر (بخارا) را نیز خطر بود؛ خاتون (حاکم بخارا) کس فرستاد و امان خواست؛ صلح افتاد به هزار هزار (یک میلیون) درهم با چهار هزار برده. اما بزودی مردم بخارا؛ بار دیگر از پیمان صلح خود سر باز زدند. سعید ابن عثمان (عامل معاویه) بسوی بخارا شتافت و در آنجا کشتاری عظیم کرد؛ تا توانست بار دیگر شهر را تصرف کند؛ سعید ابن عثمان با سی هزار برده و مال بسیار از بخارا بازگشت؛ گروهی از بزرگان بخارا نیز بعنوان؟ گروگان؟ در شمار این اسیران بودند که مورد شکنجه؛ توهین و تحقیر فاتحان عرب بودند؛ بطوریکه ایشان بغایت تنگدل شدند و گفتند: این مرد (سعید ابن عثمان) را چه خواری ماند که با ما نکرد؟... چون در استخفاف خواهیم هلاک شدن؛ باری بفانده هلاک شویم... پس به سرای سعید درآمدند؛ درها بستند و سعید سردار عرب را کشتند و خویشان نیز بکشتن دادند. (تاریخ بخارا رویه ۵۲؟ تاریخ یعقوبی پوشینه دوم؛ رویه ۱۷۲؟ فتوح البلدان بلاذری رویه ۲۹۸).

* در سال ۹۰ هجری؛ مردم بخارا؛ بار دیگر کافر شدند؛ و این بار قتیبه بن مسلم بسوی بخارا شتافت. مردم بخارا در جنگی سخت ابتدا بر سپاهیان عرب پیروز شدند و مسلمانان را در هم شکستند؛ بطوریکه وارد اردوگاه قتیبه شدند و از آن گذشتند؛ اما سر انجام قتیبه مردم بخارا را هزیمت داد و بار دیگر بر شهر تسلط یافت.

قتیبه در ادامه فتوحات خویش؛ با مردم طالقان نیز بخاطر نقض پیمان جنگید و بسیاری از مردم آنجا را بکشت و اجساد کشتگان را در دو صف چهار فرسنگی (۲۴ کیلومتر) بر دو سوی جاده بیاویخت.

مردم فاراب نیز بار دیگر پیمان شکستند و؟ ردت آوردند؟ و علیه حاکمان عرب شوریدند؛ بطوریکه قتیبه در ادامه حملات خود به نواحی بخارا- بار دیگر بسوی فاریاب شتافت و مردم آنجا را قتل عام کرد و شهر را باتش سوخت بطوریکه پس از آن؛ شهر فاریاب را؟ سوخته؟ نامیدند. در حمله به کش و نسف (در افغانستان امروز) حجاج ابن یوسف ثقفی به قتیبه دستور داد: کش را بکوب و نسف را ویران ساز... در حمله و تصرف جام گرد (یکی از ولایات خوارزم) سپاهیان عرب؛ چهار هزار اسیر گرفتند که آن را نزد قتیبه آوردند و او همگی را بکشت... وقتی اسیران را بیاوردند؛ قتیبه بگفت تا تخت وی بیرون آوردند و میان کسان جای گرفت و بگفت تا هزار کس از اسیران را پیش روی او بکشند و هزار کس را طرف راست وی؛ هزار کس را طرف چپ وی و هزار کس را پشت سر وی. مهلب می‌گوید: در آن روز شمشیر سران قوم را گرفتند و با آن گردن می‌زدند؛ بعضی شمشیرها بود که نمی‌برید و زخم می‌زد؛ پس شمشیر مرا گرفتند و به هر چه زدند جدا کرد و بعضی کسان از خاندان قتیبه بر من حسد آوردند و به کسی که با شمشیر می‌زد اشاره شد که آنرا کج کن؛ کمی آنرا کج کرد که به دندان مقتول خورد و آنرا شکافت. (تاریخ طبری پوشینه نهم رویه های ۳۸۲۵ - ۳۸۴۵؟ ۳۸۵۴)

* در مدت کوتاه خلافت علی نیز؛ شورشهای متعددی در ایران روی داد. در این زمان؛ مردم استخر باردیگر قیام کردند؛ علی ابن ابیطالب؛ زیاد ابن ابیه را به سرکوبی آنان فرستاد. (گردیزی؛ رویه ۲۵۱)

* مردم فارس و کرمان نیز شورش کردند و حکام و نمایندگان علی را از شهر بیرون راندند و از دادن خراج و جزیه خود داری کردند و بقول طبری ؟ علی زیاد ابن ابیه را با جمعی بسیار بسوی فارس فرستاد که مردم که مردم فارس را سرکوب کرد و خراج دادند . (طبری ؛ پوشینه ششم ؛ رویه ۱۵۰)

* مردم ری نیز در زمان علی ؛ بار دیگر طغیان کردند و از پرداخت خراج و جزیه خود داری کردند بطوریکه ؟ در خراج آن دیار کسری پدید آمد ؟ . حضرت علی ؛ ابو موسی را با لشکری فراوان بسوی ری فرستاد . بقول بلاذری ؟ پیش از آن نیز ابو موسی بدستور علی بجنگ با مردم ری شتافته بود و امور آنجا را بحال نخستین باز آورده بود . (فتوح البلدان ؛ رویه ۱۵۰)

* بقول ابن فقیه ؟ در اخبار آل محمد آمده است که ری نفرین شده است زیرا اهل ری از پذیرش حق (دین اسلام سرباز زنند . (مختصر البلدان رویه ۱۱۱) .

* پایداری مردم ری در برابر تازیان باندازه ای بر سران عرب گران آمد که امام حسین ؛ پیشوای سوم شیعیان ؛ در نامه ای به فرماندار ری نوشت : ؟ ما از تبار قریش هستیم و هواخواهان ما عرب و دشمنان ما ایرانی ها هستند . روشن است که هر عربی از هر ایرانی بهتر و بالاتر ؛ و هر ایرانی از دشمنان ما هم بد تر است ؛ ایرانیها را باید دستگیر کرد و به مدینه آورد ؛ زنانشان را بفروش رسانید و مردانشان را به بردگی و غلامی اعراب گماشت . حاج شیخ عباس قمی سفینه البحار و مدینه الحکام و آثار ؛ رویه ۱۶۴

یکبار دیگر ؛ از اینکه با شکیبایی به سخنانم گوش فرا دادید بسیار سپاسگزارم ؛ گمان می کنم تا آنجا که در پیاله ی تنگ زمان امروز می گنجید ؛ بیهودگی سخن تازی پرستان ایران ستیزی را که می خواهند بما ببورانند که: ؟ ایرانیان با شنیدن فراخوان مسلمانان ؛ به معنویت اسلام پی بردند و صادقانه آنرا پذیرفتند !!! ؟ و یا بگفته ی مطهری : ؟ ... اسلام برای ایران و ایرانی در حکم غذای مطبوعی بود که به حلق گرسنه ای فرو رود یا آب گوارایی که بکام تشنه ای ریخته شود !!! ؟ ؛ نشانتان دادم ؛ و دیدیم که نیاکان شما ؛ در جای آن خاک نجیب ؛ چگونه با دلیرمندیهای سزاوار ستایش در برابر تازیان پایداری کردند ؛ و کوشیدند تا با گوشت و پوست و استخوان خود ؛ از دین و زبان و فرهنگ ؛ و دیگر آیینهای ملی ایرانی پاسداری کنند ؛ براستی ننگ جاودانه باد بر افعی زادگان اهرمن خویی که می کوشند با دروغ و فریب و نیرنگ ؛ راستینگیهای تاریخ را دگر گونه کنند ؛ و چند روزی بر ادامه ی فرمانروایی اسلام بر نیا خاک اهورایی ما بیفزایند . شرم و ننگ جاودانه بر همه ی کسانی باد که در خوار داشت ایرانی و بزرگداشت تازیان ایران ویرانگر می کوشند .

اگر چه می دانم که از شنیدن اینهمه بوی خون ؛ دچار دل آشوبه شده اید ؛ و باز اگر چه می دانم که شما جوانان دوستتر می دارید که سخن از عشق و دوستی و مهربانی بشنوید ؛ اما شما پسران و دختران خوب من ؛ آینده سازان فردای ایرانید ؛ و آگاهی نسبت به آنچه که بر سر مردم ما رفته است و هاه می رود ؛ یک باید ملی است ؛ شما اگر خواهان دست افشانی و پایکوبی بودید ؛ امشب از راههای دور و نزدیک به اینجا نمی آمدید ؛ شما برای شنودن راستینگیهای تاریخ نیاکان خود آمده اید ؛ منم ؛ این راستیها را با همه ی تلخی هایشان پیش روی شما می گذارم ؛ اگر چه می دانم که دچار دل آشوبه خواهید شد ؛ اما دلیری کنید و بشنوید ؛ و بدانید که این افعی زادگان اهرمن خو با نیاکان شما چه کرده اند و هم اکنون با فرزندان ایران چه می کنند ؛ من در بخش پایانی سخنم ؛ می کوشم تا برگهای خونین دیگری را از دستیازی تازیان به ایرانزمین فرا روی شما بگشایم ؛ تا شما با آگاهی از گذشته ی تاریک ؛ راه آینده ی خود را برگزیند ؛ و به روشنایی و شادی برسید ؛ ایدون باد و ایدون تر باد .

* عبید الله بن زیاد فرماندار علی ؛ مفرغ ؛ فیلسوف و سراینده ی نامدار ایرانی را پس از خوراندن داروی شکم روی ؛ با شماری سنگ و خوک و گربه ؛ در قفسی کرد و در شهر بگردش در آورد ؛ در هالیکه آب از شکمش روان بود و آن جانوران برای فروبردنش به سر و کول هم ؛ و بر سر و کول مفرغ می پریدند ؛ مردم را به تماشا واداشته بود .

* ... حسین بن حلاج را با دست و پای بسته بزنجیر ؛ کشان کشان بسوی چوبه ی دار بردند و در راه سنگبارانش کردند ؛ نخست چشمانش را با میله ی داغ سوزاندند و سپس زبانش را کردند ؛ و آنگاه یکهزار تازیانه بر بدن مرده اش نواختند و سر انجام در ؟ راستای معنویت اسلام ؟ ؛ پیکر مرده اش را بر دار آویختند !! . ؟

منطق الطیر عطار نیشابوری = تذکره

الاولیا برگهای ۱۵۹ و ۵۲۹

* خدای دانشمند ایرانی را زبانش را از ریشه کردند ؛ چشمانش را با میله های داغ کور کردند ؛ دستها و پاهایش را بریدند و سرانجام (برای نشان دادن معنویت اسلام) گردنش را زدند . ؟

عمادالدین نسیمی ؛ سراینده نامدار ایرانی را زنده زنده پوست کردند و سپس دستها و پاهایش را بریدند و پاهای بریده اش را بعنوان سوغات برای برادرش نصیرالدین فرستادند و پیکر تکه پاره شده او را هفت شبانه روز در شهر حلب بتماشا گذاشتند .

تبری می نویسد : دهها تن دانشمند ایرانی را دست و پاهایشان را بریدند و پیکرهای آنان را به آتش کشیدند و سرهای بریده شان را بر دیوارها بنمایش گذاشتند .

در (مکتوبات میرزا فتحعلی آخوند زاده) از برگهای ۷۳ تا ۷۵ می خوانیم که این پیام آوران معنویت اسلام پسر بچه های ایرانی را ، آلت مردی شان را می بریدند و آنان را به حاجیان مکه می فروختند ؛ این کار که تا زمان میرزا فتحعلی آخوند زاده ادامه داشته و هنوز هم بگونه دیگری در ایران اسلامی ادامه دارد ؛ تداوم همان (معنویت) است که این اثر در رویه ۵۰ از پوشینه سوم تاریخ کامل اسلام و ایران ؛ بان اشاره می کند که : ؟ ... بر مبلغ مالیات سالیانه در سیستان دو هزار غلام نابالغ و دختر نیز افزودند .. ؟ .

و آخرین سخن در این زمینه را از جرجی زیدان نویسنده نامدار عرب بازگو می کنم که در تاریخ تمدن اسلام می نویسد : تازیان بخاطر غارت و زن و اسیر و برده به اسلام روی آورده بودند . ؟ .

اگر کسانی مانند مرتضی مطهری ؛ و علی شریعتی ؛ از (معنویت اسلام) و پیشباز ایرانیان از آن معنویت پدافند کنند و شبانه روز بگویند و بنویسند که زور و شمشیری در کار نبوده است ؛ و ایرانیان با آغوش باز اسلام را پذیرفتند ؛ غمی نیست .. ؛ اما آنجا که دانش آموختگان ما برای بدست آوردن تکه نانی چنین می گویند ؛ غمی هست و غم بسیار هم هست .

من در شگفتم که برخی از هم میهنان ما چرا تا بدین پایه از خود بیگانه می شوند که با هر آنچه ایرانی است سر ستیز پیدا می کنند . پروانه بدهید که من در این مورد هم از خود چیزی نگویم و گواه این سخن را نیز از فرزانه گانی بیاورم که کارشان ؛ و نامشان شایان بهترین ارجگذاری است .

مرتضی راوندی در رویه ۵۴ از پوشینه دوم تاریخ اجتماعی ایران می نویسد : ؟ استاد فقید محمد قزوینی ؛ ضمن انتقاد بر مقاله یکی از فضلا در شفق سرخ ؛ به بعضی از علل و عوامل تسلط اعراب بر ایران اشاره

می کند و از شاعر و نویسنده بیچاره ای که جز قلم و دوات و کاغذ ؛ سلاحی ندارد و بحکم ضرورت ؛ ناچار است لغات عربی را در محاورات و مکاتبات معمولی بکار برد ؛ تا حدی دفاع می نماید ؛ می نویسد :

؟ اگر تقصیری در تاراج زبان عربی بر زبان فارسی بر کسی متوجه است ؛ می دانید بگردن کیست ؟ اول بگردن خلیفه ثانی عمراین خطاب است که قشون عرب را بطرف ایران سوق داد ؛ دوم بگردن یزدگرد سوم که او و سرداران قشون او که با آنهمه قوت و قدرت و جاه و جلال و جبروت و تمدن و ثروت ؛ که یراق اسبشان از نقره بود و نیزه هاشان از طلا ؛ نتوانستند سدی در مقابل خروج آن عربهای پا برهنه ببندند ؛ سوم بگردن بعضی ایرانیان خائن و عرب ماب آن وقت (شبیه به فرنگی مابان و روس و انگلیس پرستان امروزه که بلاشک نسبت اینها به خط مستقیم ؛ به آنها منتهی می شود) از اولیای امور و حکام ولایات و مرزبانان اطراف که به محض اینکه حس می کردند که در ارکان دولت ساسانی تزلزلی روی داده و قشون ایران در دوسه واقعه از قشون عرب شکست خورده اند ؛ خود را بیدرنگ به دامان عربها انداختند و نه تنها آنها را در فتوحاتشان کمک کردند و راه و چاه را به آنها نمودند بلکه سر داران عرب را به تسخیر اراضی که در قلمرو آنان بود و هنوز قشون عرب به آنجا حمله نکرده بود ؛ دعوت کردند و کلید قلاع و خزاین را دو دستی تسلیم آنها نمودند بشرط آنکه عربها آنها را بحکومت آن نواحی باقی بگذارند . کتب تواریخ ؛ بخصوص فتوح البلدان بلاذری ؛ از اسامی شوم آنها پر است و یکی از معروفترین آنها ماهویه ی سوری مرزبان مرو ؛ قاتل یزد گرد است که بعد ها بکوفه آمد ... و حضرت علی به دهقانان خراسان حکمی نوشت که جمیعاً باید جزیه و مالیات قلمرو خود را به او بپردازند !!! (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل !!) .

و همچنین بعضی از ایرانیها ی دیگرکه در بسط نفوذ عرب و زبان عرب فوق العاده مساعدت کردند ؛ مثل آن ایرانی بی حمیت که برای تقرب به حجاج ابن یوسف (خونخوارترین سردار اسلام) ؛ دواوین ادارات حکومتی را که تا آن وقت بفارسی ؛ (یعنی به پهلوی) بود ؛ به عربی تبدیل کرد ؛ یا مثل؟ خواجه بزرگ شیخ جلیل شمس الکفایت ؛ احمد ابن الحسن المیمندی ؛ وزیر سلطان محمودغزنوی ؛ که پس از چهار صد سال از هجرت و خاموش شدن دولت عرب ؛ در خراسان و نواحی شرقی ایران ؛ چنان اقدامی کرد . تازه آقای کافی الکفایت از جمله کفایتهایی که به خرج داد ؛ یکی این بود که دواوین ادارات دولت غزنوی را که وزیر قبل از او ابو العباس فضل بن احمد اسفراینی به فارسی تبدیل نموده بود دو باره عربی تحویل کرد . فی الواقع پاره ای از ایرانیان به محض قبول دین اسلام گویا از تمام وجدانیات و عواطف طبیعی که منافات با هیچ دینی هم ندارند ؛ منسلخ می شوند !!! . قتیبه بن مسلم باهلی ؛ سردار معروف حجاج که چندین هزارنفر از ایرانیان را در خراسان و ماوراء النهر کشتار کرد و در یکی از جنگها بسبب سوگندی که خورده بود ؛ اینقدر از ایرانیان کشت که بتمام معنی کلمه از خون آنها آسیاب روان گردانید و گندم آرد کرد و از آن آرد نان پخت و تناول نمود و زنها و دخترهای ایرانیان را در حضور آنها به لشکر عرب قسمت کرد ؛ قبر این شقی ازل و ابد را پس از کشته شدنش زیارتگاه قرار دادند و همه برای تقرب به خدا و قضای حاجات ؟ تربت آن شهید !!! را زیارت می کردند ؛ ولی بزرگترین شاعر ایران و بانی رفیعترین بنای مجد و شرف ملی ایران ؛ یعنی فردوسی طوسی علیه الرحمه را پس از وفات ؛ بعضی اینک قبه و پارگاه بر سر قبر او بنا کنند ؛ معاصرین قدر شناس او حتی جسد او را نگذارند که در قبرستان مسلمانان دفن نمایند . مقتدای آنان شیخ ابولقاسم گرگانی گفت ؟ او مدح کننده گبران و کافران بود .؟

در (تاریخ ایران بعد از اسلام) از نولدکه آورده اند که : ؟ ... در طبقات نجبا و بزرگان کسانی بودند که خیلی زود برای جلب منافع و حفظ مصالح خویش تسلیم دشمن گردیدند ؟ .

آنانی که امروز ؛ در گرماگرم تاراج ضحاک و افراسیابهای زمانه برای اینکه تکه نانی از دست تازی پرستان فرمانروای بر ایران بستانند از ؟ معنویت بدون شمشیر اسلام ؟ و پیشباز ایرانیان با آغوش باز از این معنویت دم می زنند ؛ آیا نوادگان همین ها نیستند که بگفته ی زنده یاد محمد قزوینی (به محض قبول دین اسلام از تمام وجدانیات و عواطف طبیعی منسلخ می شوند ؟ . سپاسگزارم

کپی شده از [تارنمای فرهنگ ایران](#)

